

«همای و همایون»  
داستان فارسی مربوط به قرون وسطی<sup>۱</sup>  
اثر جی. سی. بورگل<sup>۲</sup>  
ترجمه: محمدمهدی لیبی  
با مقدمه «دیدار آشنا در غربت»  
از دکتر محمود روح الامینی

در دیماه سال گذشته، فرصتی دست داد که برای شرکت در سمینار مردم‌شناسی و ایراد چند سخنرانی به کشور سویس بروم. در ۱۸ ژانویه ۱۹۹۳ (۲۷ دیماه ۱۳۷۱)، در دانشکده ادبیات شهر برن (Bern) دریاژه «بازار کرمان» سخنرانی داشتم، که خلاصه آن و پیامد این موضوع مقوله حاضر است: *تاریخ علم انسانی*  
کلمه «بازار» که باید از زبان فارسی به زبانهای اروپائی راه یافته باشد، در زبان فرانسه به معنی فروشگاه بزرگی است که در آن کالاهای گوناگون، بدون نظم و ترتیب عرضه شده، و از نظر اصطلاح و موضوع با مفهومی که در مشرق زمین به کار می‌رود،

---

1- Medieval

2- J.C.Burjel

متفاوت است. بازار مشرق زمین، در عین حال معرف اعتبار، بزرگی، ثروتمندی و مرکزیت شهر است. در گذشته‌ای نه چندان دور، بازار تنها محلی برای خرید و فروش کالا نبود، بلکه مرکزی برای اعلام خبرهای رسمی، عرصه‌ای برای نمایش، سخنرانی، خودنمایی، شایعه پراکنی، تبلیغ و هنرنمایی ورزشکاران و موسیقی دانان بود.

از ویژگیهای بازار سنتی، که مجموعه دکانهای درگذر سرپوشیده را به خاطر می آورد (بجز بازارهای شهرهای ساحلی دریای خزر و بازارهای روز)، این است که محل تولید و فروش بوده است و هنوز برای بعضی از فعالیتهای تولیدی، چون مسگری، طلاسازی، کفاشی، خیاطی، قلمزنی، در بازار شهرهایی مانند کرمان، تبریز، اصفهان، شیراز، یزد، تولید در محل عرضه کالا برای فروش، انجام می‌گیرد.

سندها و مدرکهای فراوانی درباره قدمت و اهمیت و موقعیت بازارهای مشرق زمین، از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دست است، تنها به یکی از این سندها نظری گذرا بیفکنیم: وقف‌نامه گنجعلیخان<sup>۱</sup> که در سال ۱۰۲۴ (حدود چهارصدسال پیش) نوشته شده، نوع و وضع مجموعه‌ای از دکانهای بازار کرمان را نشان می‌دهد که شیوه «کسب» بعضی از آنها هنوز تغییر عمده‌ای نکرده است. در این وقف‌نامه از قسمتی از بازار که شامل ۶۰ دکان با پیشه‌های: زرگری، مسگری، آهنگری، صباغی، حلاجی، عطاری، بقالی، پالان‌دوزی، سراجی، سرتراشی، کفاشی و...<sup>۲</sup> سخن رفته که در مقایسه با بازار امروز و با در نظر گرفتن تغییر شغلها و نیازمندیهای زمان، قابل توجه

۱- به کتاب گنجعلیخان، تألیف دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۶۲ مراجعه شود.

۲- مجموعاً ۳۷ پیشه در ۶۰ دکان مذکور در وقف‌نامه آمده، بعضی از پیشه‌ها ۲ یا ۳ دکان (بایبستر) دارد. به مقاله

«تحلیلی مردم‌شناسی از پیشه‌وری بازار کرمان، به روایت وقف‌نامه گنجعلیخان، از نگارنده، مجله آینده، سال یازدهم

صفحه ۲۴۳ مراجعه شود.

است.

بازار کرمان، علی‌رغم خیابان‌کشی‌ها، و تغییرهایی که در اثر تکنولوژی جدید صنعتی صورت گرفته و می‌گیرد، با درازایی بیش از ده کیلومتر و بازارچه‌های اختصاصی (مسگری، زرگری، کفاشی...) و حمامها و کاروانسراها، مسجدها، آب‌انبارهای آن معرف رونق و عظمت گذشته است و هنوز قسمتی از نقش و فعالیت و مرکزیت خود را حفظ کرده است...

در این سخنرانی، شرح و وصف بازار کرمان را فیلمی ویدئوی که چند روزی پیش از آن از بازار (معماری، فعالیت‌های تولیدی، خرید و فروش و بالاخره «معرکه‌گیری» در میدان باغ) تهیه شده بود، همراهی می‌کرد.<sup>۱</sup> در این مقوله، منظورم این نیست که با شرح پراکنده سفر، گزارش سخنرانی مربوط به بازار کرمان را عرضه بدارم که در واقع زیره به کرمان بردن است، بلکه سخنی دیگر دارم:

در پایان جلسه سخنرانی و پرسشها و پاسخها، مردی سردوگرم روزگار چشیده، با رفتاری که برای ما مشرق‌زمینها آشنا است، نزدیک آمد و به فارسی سلیسی خود را معرفی کرد: من بورگل هستم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱- این فیلم را بابک دبستانی با علاقه‌مندی و دقت و با شنابردگی در فرصتی اندک تهیه نمود که چند ساعت پیش از مسافرت به من رسید. شنیده‌ام که وی مشغول تهیه فیلم ویدئوی از بناهای سنتی و کهن کرمان است. لازم به ذکر است که بناهای سنتی و فرهنگی شهرها و روستاهای دور و نزدیک کشور ما، با تغییر و توسعه سریع تکنولوژی به تدریج به دست فراموشی سپرده می‌شود. بر دانشجویان و پژوهشگران و هنرمندان جوان است، که با تهیه منوگرافی، عکس، فیلم آنها را ثبت و ضبط و مستند سازند. بولدوزر تغییر، صنعت و تکنولوژی امروز، چشم و گوش بسته نه درنگ می‌کند و نه عاطفه و دل‌بستگی قومی و سنتی می‌فهمد:

و آنچه بینی هم نماند برقرار

آنچه دیدی برقرار خود نماند

استاد بورگل (Bürge)l) برایم نا آشنا نبود، وی را در کنگره حافظ (آبانماه ۱۳۶۷) دیده بودم. موضوع سخنرانیش «بینش حافظ از هنر خود» بود. پیش از سفر نشانی استاد بورگل را از آقای ایرج افشار گرفته بودم که به دیدنش بروم.

استاد بورگل یکی از دو نفری بود که در این سفر مشتاق دیدنشان بودم. نفر دیگر نویسنده مشهور ایرانی محمدعلی جمالزاده بوده، در ژنو. که متاسفانه موفق به دیدارش نشدم. تلفنش جواب نمی داد و نیز زنگ خانه اش. ولی دیدار پروفیسور بورگل زودتر از آنچه فکر می کردم حاصل آمد. به دفتر کار ایشان رفتم، در موسسه اسلام شناسی در دانشگاه برن. چند دقیقه ای از صحبت، نگذشته بود که سخن از خواجه به میان آمد. تمامی آثار خواجه را خوانده بود. مقاله ای درباره «همای و همایون» (یکی از پنج مثنوی خواجه) نوشته است، که در نشریه موسسه مشرق شناسی دانشگاه رم، در سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) به چاپ رسیده، نسخه ای از آن را به من داد.

وان یوهان کریستف بورگل (Von Johann Christoph Bürge)l) در سال ۱۹۳۱ در آلمان متولد گردیده در سال ۱۹۶۰ به درجه دکتری در شرق شناسی و مطالعات اسلامی نائل آمد. زبانهای عربی، فارسی، ترکی و اردو را بخوبی می داند. کتابها و مقاله هایش را به زبانها آلمانی و انگلیسی و فرانسه می نویسد. تاکنون ۱۵ کتاب و هشتاد مقاله تحقیقی درباره ادبیات مشرق نوشته و یا ترجمه و تفسیر کرده. آثار معتبر فارسی که به زبان آلمانی و انگلیسی ترجمه نموده است، عبارتند از:

- ۱- رباعیات مولوی
- ۲- منتخب دیوان شمس
- ۳- اسکندرنامه نظامی
- ۴- خسرو و شیرین نظامی
- ۵- منتخب غزلیات حافظ

پروفسور بورگل از سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) استاد و رئیس موسسه اسلام‌شناسی دانشگاه برن است. مقاله بورگل تحت عنوان «همای و همایون داستان فارسی سده‌های میانه»<sup>۱</sup> در «نخستین سمینار اروپائی مطالعات ایرانی»<sup>۲</sup> که در ۱۹۸۷ در شهر تورین ایتالیا برگزار گردید، به زبان انگلیسی عرضه شده است. این مقاله برای خواننده فارسی زبان نیز نکات آموزنده و ارزنده‌ای را در بردارد. شیوه خلاصه کردن داستان، تحلیل و توضیح زمینه‌هایی چون «صحنه‌آرایی»ها در داستان، بیان «نماد»ها، می‌تواند الگویی مناسب برای پژوهش‌های ادبی باشد. در این مقاله تحقیقی، همچنین به سابقه مضمون‌های داستانی در آثار فخرالدین گسرگانی (ویس و رامین) و نظامی (خسرو و شیرین) و نیز زمینه‌های عرفانی و ارتباط داستانها با مینیاتورهای ایرانی، پرداخته شده است.

مقاله استاد بورگل را، که انگیزه اصلی این مقوله است، آقای محمد مهدی لیبی، همشهری عزیز و دانشجوی پژوهنده فوق‌لیسانس علوم اجتماعی دانشگاه تهران، با دقت و علاقه‌مندی ترجمه نموده و ضمن مطابقت با داستان همای و همایون، در مواردی نیز شعرهای مورد نظر نویسنده مقاله را دریاورقی آورده است، که بدین وسیله از ایشان تشکر و قدردانی می‌نمایم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

1- Humay and Humayun, A medieval persian Romance

2- The First European conference of Iranian studies.

## همای و همایون

همای و همایون یکی از منظومه‌های پنج‌گانه حماسی<sup>۱</sup> است که خواجه جوی کرمانی (۱۳۶۱-۱۲۸۱) شاعر ایرانی قبل از دوره حافظ سروده است. علاقه من به این اشعار تنها با مطالعه آنها در تاریخ ادبی<sup>۲</sup> و یا خواندن یک مقاله یا یک گزارش نبود، بلکه با نگاهی عمیق به مینیاتورهای فارسی، به این موضوع علاقه‌مند شدم.

دو تصویر از تصاویر استاد جنید<sup>۳</sup> از نسخه خطی لندن<sup>۴</sup> به تاریخ ۱۳۹۶ بعد از میلاد، این دو تصویر از جمله تصاویری است که به وسیله «باسیل‌گری»<sup>۵</sup> در کتاب دل‌انگیزش<sup>۶</sup> در مورد نقاشی ایرانی آورده و از بهترین نمونه‌های چنین تصاویری است. به علاوه، یکی از این نقاشیها آشکارا نمایشگر نوعی مضمون<sup>۷</sup> ادبی است که در ویس‌و رامین گرگانی و خسرو و شیرین نظامی یافت می‌شود. مینیاتور دیگر دو جنگاور<sup>۸</sup> را همراه با دو اسب نشان می‌دهد در حالی که سرتاپا زره پوشیده‌اند<sup>۹</sup> و ظاهراً

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

- 1- epic
- 2- Literary history
- 3- Junayd
- 5- Basil Gray
- 2- Splendid book
- 7- motif
- 8- combatants

۶- منظور یکی از نسخه‌های باقیمانده کتاب است.م

یکی از آنها در حال غلبه بر دیگری است.

کیفیت بسیار عالی<sup>۱۰</sup> حالت افسانه‌ای<sup>۱۱</sup> و مضمون بیشتر اینگونه تصاویر یقیناً برآوردنده نیاز روزافزون دانشجویان ادبیات فارسی است. با وجود این خیلی زود متوجه شدم که در عمل هیچگونه اطلاعات در دسترسی در مورد محتوای این اشعار وجود ندارد.

حتی، استاد بزرگوار ما «باوسانی»<sup>۱۲</sup> در شاهکار هنریش<sup>۱۳</sup> درباره ادبیات فارسی، به این نکته اعتراف کرده که هیچیک از پنج منظومه شعر خواجو را ندیده است. و تا این اواخر من هم وضعیت مشابهی داشتم.

در طی چندین سال، تلاشهای من برای به دست آوردن متن اصلی به جایی نرسید. تا اینکه دوستم ایرج افشار متن را با تصحیح کمال عینی برای من تهیه کرد. من متن را خواندم و از انتظاراتم ناامید نشدم. و اینک من ابتدا خلاصه‌ای از محتوای شعر را ارائه می‌دهم و به دنبال آن چندکلمه‌ای درباره ساختار و مضمون ادبی<sup>۱۴</sup> و اهمیت کلی آن سخن خواهم گفت.

همای فرزند منوشنگ (۱) پادشاه شام است. او در دوران جوانی توانایی شگفت‌انگیزی<sup>۱۵</sup> از خود بروز داد که معرف فخرمانان آینده<sup>۱۶</sup> (۲) بوده و برای ما از

---

9- in armour

10- Superb quality

11- romantic mood

12- Bausani

13- ingenious book

14- its structure and Literary motifs

15- Prodigious qualities

دیگر اشعار حماسی آشنا تر است.

چون به ۱۵ سالگی می‌رسد نسبت به سلطنت بی‌میل می‌شود<sup>۱۷</sup> (۳) و از پدرش برای رفتن به شکار اجازه می‌خواهد (۴) پس از اینکه چنین حیوانی را شکار می‌کند، ناگهان یک گورخر افسانه‌ای<sup>۱۸</sup> (۵) را مشاهده می‌کند که بالبان یاقوت فام<sup>۱۹</sup>، پاهایی از لعل (۶) و سمی زرین بسرعت عبور می‌کند.<sup>۲۰</sup> (۷)

شاهزاده در حال تعقیب این گور در بیابانی که محل زندگی دیوان است به دام می‌افتد.<sup>۲۱</sup> (۸) او تمام شب را می‌راند تا هنگام صبح ناگهان خودش را در باغ باشکوهی می‌یابد که سرای<sup>۲۲</sup> پریان است. (۱۰)

در این هنگام، فردی (که در واقع پری است) می‌آید و او را دعوت می‌کند تا به باغ بیاید و از آن لذت ببرد و سپس او را به کاخ زیبایی برده و تصویری از دختر فغفور چین را به او نشان می‌دهد (۱۱) و از او می‌خواهد که از راه معنی<sup>۲۳</sup> و به صورت روحانی به آن تصویر بنگرد (۱۲) تا بتواند نقاش آن را بشناسد، نقش را عین نقاش دان. (۱۳)

در حقیقت حالت جسمانی باید او را به معنای باطنی<sup>۲۴</sup> برساند، یعنی مثل

16- future hero

17- he hoathes the Royal garden

18-uncanny orager

19-Lips of ruby

20- hoores of gold

21- desert hunted by demons

22- garden inhabitd by fairies

23- Spiritually

24- inner meaning



مجنون عمل کند تا به لیلی برسد<sup>۱</sup>. پری از او می خواهد که از خودش بگذرد<sup>۲</sup> و به یاری عشق به حالت «بی خود بودن»<sup>۳</sup> برسد. (۱۴)

شاهزاده بلافاصله عاشق آن دختر می شود و حتی قادر نیست به خانه برگردد. (۱۵) او برای سفری طولانی و پرماجرا به چین آماده می شود و برادر<sup>۴</sup> رضاعیش بهزاد را هم با خودش می برد. (۱۶)

در راه آنها به دست زنگیان آدمخور<sup>۵</sup> گرفتار شده (۱۷) و در داخل کشتی زندانی می شوند. (۱۸) اما خیلی زود کشتی به دام طوفان<sup>۶</sup> افتاده و درهم می شکند. زنگیان غرق می شوند، اما امواج دریا دلاوران ما را به ساحل می برد (۱۹). ساحل، باغی است بسیار زیبا (۲۰) و بدین ترتیب وقتی که سرنوشت آنها چرخش جدید پیدا می کند، آنها نیز با دشواری به رهایی معجزه آسایشان<sup>۷</sup> پی می برند.

در این هنگام سوارکارانی ظاهر می شوند (۲۱) و در حالی که دو قهرمان وحشت زده<sup>۸</sup> هستند و خطر جدیدی را هم پیش بینی می کنند (۲۲)، اسب سواران به آنها سلام کرده (۲۳)<sup>۹</sup> و توضیح می دهند که شاه خاور از دنیا رفته (۲۴) و بر طبق یک رسم

۱- در متن آمده است: ز صورت پیر تا به معنی رسی      چو مجنون شوی خود به لیلی رسی

2- Subdue his ego

3- state of selflessness

4- Fosterrr brother

9- black cannibals

6-

7- miraculous rescue

8- Frightened

9- Salute them

قدیمی<sup>۱</sup> آنها به صحرا آمده‌اند تا اولین فردی را که ببیند به عنوان پادشاه جدیدشان برگزینند.

به این ترتیب همای پادشاه امپراطوری خاور می‌شود و چندسالی آنجا می‌ماند، تا اینکه او همایون را در خواب می‌بیند<sup>۲</sup> که او را بخاطر فراموشی‌اش<sup>۳</sup> سرزنش کرده و می‌گوید: عشق تو، دعوی بیش نیست و هنوز به معنی تبدیل نشده است. (۲۶)

اگر عاشقی ترک شاهی بده<sup>۴</sup> به خون دل خود گواهی بده<sup>۵</sup>

من از دیگر اتفاقات این دوره، بویژه بعضی از داستانهای عشقی که به صورت گذرا به قهرمان اصلی داستان مربوط می‌شود، صرف‌نظر می‌کنم. به هر حال همای بدون هیچ یابوری<sup>۶</sup> و تنها با غم عشق یار (۲۷) دوباره عازم سفر می‌شود و در راه به کاروانی<sup>۷</sup> می‌رسد و با تاجری به نام سعدان ملاقات می‌کند (۲۸) که سالها تاجر شخصی دختر فغفور چین است. (۲۹) سعدان به شاهزاده می‌گوید که در نزدیکی آنها قلعه‌ای است به نام «قلعه جادو»<sup>۸</sup> و اطراف آن دریای آتش<sup>۹</sup> قرار دارد.

1- old custom

2-in a dream he beholds Humàyun

3- Forgetfulness

4- If you are a (true) lover, forgo the throne

5- Bear witness to your love with the blood of your heart

6- without any companion

7- Caravan

8- magic castle

9- sea of fire

این قلعه در اختیار جادوگری حیله‌گر<sup>۱</sup> به نام زند جادون است و او در کمین هر مسافری است.<sup>۲</sup> (۳۰) همای اخطارهای تاجر را نشنیده می‌گیرد و بر آن می‌شود تا از دست این جادوگر خلاصی یابد.<sup>۳</sup> (۳۱)

او از دریای آتش عبور می‌کند (۳۲) و جادوگر را به قتل می‌رساند و بر قلعه دست پیدا می‌کند<sup>۴</sup> و در آنجا گنج کیخسرو<sup>۵</sup> را پیدا کرده، زن جوانی به نام پریزاد را که جادو شده و در اسارت است<sup>۶</sup> می‌یابد. (۳۳)

وقتی همای از هویت این دختر<sup>۷</sup> با خبر می‌شود، احساس می‌کند دوباره به هدفش نزدیک شده است، چون او دختر خاقان است او وقتی از دنیا رفت، حکومت به برادرش فغفور رسید. (۳۴) پریزاد، همای و تاجر رهسپار چین می‌شوند، و پریزاد در محلی می‌ماند و در آنجا همایون را می‌بیند و ماجرای همای را به او می‌گوید و همایون هم که چیزهایی دربارهٔ زیبایی و شجاعت همای شنیده بود با علاقه فراوان<sup>۸</sup> به سخنانش گوش می‌دهد. (۳۵)

تعریف و تمجید<sup>۹</sup> های پریزاد از همای، عشق نهفته در درونش را برانگیخت و

1- Malicious sorcerer

2- waylays every passenger

3- to eradicate this evil

4- conquers the castle

5- treasure of Kai Khusraw

6- Charming young lady in fetters

7- identity of this girl

8- with fervour

9- praise

شعله‌ور ساخت. (۳۶) پس از مدتی، شاهزاده همای و سعدان به بارگاه<sup>۱</sup> فغفور می‌رسند. ناگهان همایون مانند یک پری ظاهر می‌شود و همای با دیدن او از هوش می‌رود<sup>۲</sup>. (۳۸)

و چون پس از لحظه‌ای به هوش می‌آید<sup>۳</sup> او را نمی‌بیند. (۳۹) در ادامه داستان، فغفور از شاهزاده می‌خواهد تا در راه شکارگاه او را همراهی کند (۴۰) و بعد در راه قصر او شاهد جمعیت باشکوهی از مردم است که همه آنها به همدیگر می‌گویند: اینها شاهزاده همایون و ملازمانش<sup>۴</sup> هستند (۴۱) که به باغ سمزار نوشاب می‌روند (۴۲) (یاسمن - سرزمین آب حیات) (۴۳)<sup>۵</sup> جایی که همایون بر طبق یک عادت در فصل بهار یک هفته را در آنجا می‌گذرانند. (۴۴)

همای با دلی غمگین و خونالود<sup>۶</sup> به شکارچیان سلطنتی می‌پیوندد، اما به محض اینکه شکار شروع می‌شود، او به بهانه درد شدید (۴۵) از آنها جدا می‌شود و سوار اسبش می‌شود و بسرعت به باغ همایون می‌رود.

اما هنگام رسیدن، نگهبان باغ قصد آسیب زدن به او را دارد و او را تهدید می‌کند که مانع از ورودش خواهد شد (۴۶) و شاهزاده که چاره‌ای ندارد از شدت خشم<sup>۷</sup> او را به قتل می‌رساند. (۴۷) تا بتواند به پناهگاه محبوبش وارد شود.

1-court

2- Swoons

3- comes to his senses

4- attendants

5- ground of water of life

6- bleeding heart

7- in his rage

بهر حال او از بام قصر<sup>۱</sup> بالا می‌رود یعنی جایی که در آنجا همایون و پریزاد نشسته‌اند و در همین حال شروع به آواز خواندن می‌کند<sup>۲</sup> (و همایون و پریزاد که سخت تحت تأثیر صدای دلنشین او قرار می‌گیرند) او را صدا می‌کنند تا پیش آنها بیاید. به این ترتیب، آنگونه که در متن آمده است، همای مانند سلیمان به بلقیس فرود می‌آید<sup>۳</sup> (۴۸) و دو دلداده<sup>۴</sup> یکدیگر را سخت در آغوش گرفته<sup>۵</sup> و نوازش می‌کنند<sup>۶</sup> (۴۹).

شب هنگام وقتی او می‌خواهد باغ را ترک کند، باغبان پیر<sup>۷</sup> راهش را می‌بندد و از او می‌پرسد که کجا بوده است؟ (۵۰) که در نتیجه همای او را نیز به قتل می‌رساند، و با اینکار مجازات در انتظار اوست. زیرا او مرتکب دومین قتل شده است، فغفور با سپاهیان از راه می‌رسد و از جنایت<sup>۸</sup> با خبر می‌شود و دستور می‌دهد تا شاهزاده را دستگیر کند. (۵۱)

او را در قلعه توران<sup>۹</sup> زندانی می‌کنند (۵۲) ولی با همه اینها بزودی موقعیت

1- roof of the castle

2- begins to sing

3- like soloman to Bilqis

4- two lovers

5- embrace

6- caress each other

7- old gardener

8- Crimes

9- Castle of Túrán

بهتری از راه می‌رسد<sup>۱</sup> دختر حاکم آن قلعه<sup>۲</sup> که سمن‌رخ یا یاسمن‌گونه نام دارد (۵۳) در نیمه شب (صدای او را می‌شنود و به دیدارش می‌آید) و می‌گوید که عاشق او شده است. (۵۴)

سمن‌رخ بخوبی می‌داند که با بودن همایون او هیچ شانس ندارد (۵۵) (زیرا همایون بسیار زیباتر از اوست) (۵۶). اما چون فعلاً همایون برای او قابل دسترسی<sup>۳</sup> نیست چرا چندروزی از عشق او بهره نبرد؟ (۵۷) پدرش نیز به مدت یک هفته برای شکار بیرون رفته است. (۵۸)

بنابراین مشتاقانه<sup>۴</sup> تسلیم وسوسه‌ها می‌شود. (۵۹) و سرانجام پس از این مدت سمن‌رخ به او اسلحه (۶۰) و اسب تیزرو<sup>۵</sup> می‌دهد (۶۱) و همای با آنها به طرف باغ همایون باز می‌گردد. (۶۲) اکنون دو صحنه‌ای را که در این مقدمه به آن اشاره کردم دنبال کنید.

همای به قصر همایون می‌رسد اما همایون در را باز نمی‌کند<sup>۶</sup> و از بالای بلندی او را ملامت<sup>۷</sup> کرده و عذرخواهیش را نمی‌پذیرد. (۶۳) چرا که مدتی با سمن‌رخ بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- 1- The happy turn is not long in coming
- 2- The daughter of the lord of that cootle
- 3- Humayoun is not accessible for him
- 4- Willingly
- 5- Swift horse
- 6- She does not admit him
- 7- reproaching

« همای و همایون »

و پس از صحبت بسیار نهایتاً همای با نومیدی<sup>۱</sup> باز می‌گردد (۶۴) ولی همایون (هم پس از مدتی) از کاری که کرده پشیمان می‌شود<sup>۲</sup> (۶۵) و شتابان (مانند جنگجویان) زره به تن کرده و برای پیدا کردن او حرکت می‌کند (۶۶) به امید آنکه او را بیابد.

(و سرانجام بر حسب قضا) آنها در جنگل، نزدیک چشمه‌ای یکدیگر را می‌بینند (۶۷) در آنجا گفتگوی بسیار گرمی در می‌گیرد (اما چون همایون که لباس جنگاوران را به تن کرده و او را نمی‌شناسند) او را به مبارزه دعوت می‌کند بدون اینکه هویتش را فاش کند. (۶۸)

پس از آنکه مدتی از این نبرد هیجان‌انگیز می‌گذرد، همای موفق می‌شود تا همایون را به زیر بیفکند<sup>۳</sup> (۶۹) و قصد دارد تا سر را از تنش جدا کند<sup>۴</sup> (۷۰) که در همین لحظه نقاب این غریبه<sup>۵</sup> می‌افتد (۷۱) و با کمال ناباوری همای صورت ماه‌گونه<sup>۶</sup> همایون را می‌شناسد (۷۲) و همایون نیز با خنده‌اش خود را بهتر می‌شناساند<sup>۷</sup> (۷۳) اولین واکنش همای آن بود که دوباره برای لحظه‌ای بیهوش شد<sup>۸</sup>

شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

- 1- in despair
- 2- repents
- 3- Flinging her to the ground
- 4- Just going to cut off her head
- 5- Stranger
- 6- moon- like face
- 7- She addresses him with laughter
- 8- Swoon again for a while

و این درست در حالی بود که همایون هم گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت<sup>۱</sup> (۷۵)  
 اما پس از اینکه همای به هوش آمد، آنها یکدیگر را در آغوش گرفته و  
 بوسیدند (۷۶) چنین به نظر می‌آید که همای در آستانه رسیدن به هدف است ولی  
 داستان هنوز تمام نشده زیرا هنوز موانع جدی بسیار زیادی در راه است.  
 همای با نوشتن نامه‌ای برای (۷۷) امپراطور چین از دخترش خواستگاری  
 می‌کند<sup>۲</sup> (۷۸). و فغفور در جواب ظاهراً با خواست او موافقت می‌کند (۷۹) در حالی  
 که در دل به دنبال فریب و خیانت است.<sup>۳</sup> به طوری که وقتی همای به سرای  
 همایون<sup>۴</sup> می‌رسد، جای او را خالی می‌بیند. (۸۰)  
 همایون ربوده می‌شود و به دستور فغفور در سرداب زیرزمینی<sup>۵</sup> کاخ وزیر به  
 صورت پنهان نگهداشته می‌شود (۸۱) و شایعه<sup>۶</sup> مرگ او همه جا پخش می‌شود (۸۲)  
 فغفور هم نامه همدردی برای همای می‌نویسد و همای پس از اطلاع از مرگ همایون  
 دیوانه شده و سر به بیان می‌گذارد (۸۳) و همدم حیوانات وحشی می‌شود. (۸۴)  
 با این حال، رهایی<sup>۷</sup> دور از دسترس نیست، پریزاد تصمیم می‌گیرد که همایون را  
 بیابد لذا به سیاهچال می‌رود<sup>۸</sup> و در همین زمان، پسر وزیر که فرینوش نام دارد (۸۵) او

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

- 1- Sheds tears
- 2- asking for his daughter's hand
- 3- He is planning perfidy
- 4- Humayun's pavillion
- 5- Subterranean vault
- 6- rumour
- 7- Salvation
- 8- dungeon



را می‌بیند و به او دل می‌بندد. (۸۶)

فرینوش که یآوری نداشت تصمیم می‌گیرد تا چاره کار را از همای بخواهد (۸۷). برای این منظور به سوی دوستش بهزاد حرکت می‌کند. زیرا او سپاه بزرگی در اختیار دارد، لذا فرینوش به همراه آن سپاه برای یافتن همای حرکت می‌کند، کسی که با شنیدن خبر مرگ همایون با یأس و نومیدی، ناپدید شده است.

این بار فرینوش می‌داند که همایون هنوز زنده است و آن دو می‌روند تا همای را در بیابان پیدا کنند و این خبر را به او برسانند که سرانجام او را می‌یابند (و تمام ماجرا را نقل می‌کنند) (۸۸).

با این وصف، همه چیز برای راه حل نهایی آماده است و سرانجام نیکی<sup>۱</sup> بزودی از راه خواهد رسید. در این حال خبر می‌رسد که همایون نجات پیدا کرده (۸۹) و همای هم به جنگ فغفور می‌رود و در نبردی او را به قتل می‌رساند. او بر تخت سلطنت<sup>۲</sup> چین جلوس کرده و با همایون ازدواج می‌کند.

اما پس از مدتی تصمیم می‌گیرد تا چین را ترک کند و به این منظور سلطنت را رها کرده و آن را به فرینوش واگذار می‌کند که با پریزاد ازدواج کرده است.

سپس همای به همراه همسرش به خاورزمین باز می‌گردد و در آنجا نیز باعث می‌شود تا دو زوج دیگر با هم ازدواج کنند (شمسه خاوری با فخرشاه و آذر افروز با بهزاد م.) و به این ترتیب ما از آن مقدمه به پایان خوش این داستان عشقی می‌رسیم.

از آنجا، همای و همایون به شام برمی‌گردند، جایی که با خوشی زندگی می‌کنند و دارای پسر می‌شوند (۹۰) و با صلح و عدالت حکومت می‌کنند، تا اینکه روزی همایون

---

1- ahappy end

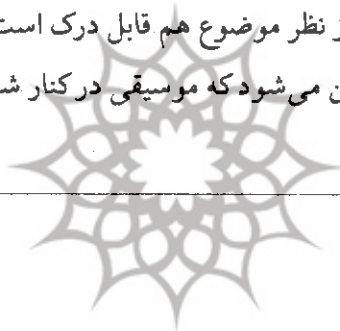
2- ascends the throne

از دنیا می‌رود (۹۱) و همای از تنهایی به غاری پناه می‌برد<sup>۱</sup> (۹۲) و پس از مدتی او نیز از دنیا می‌رود و سلطنت به پسرش جهانگیر می‌رسد. (۹۳)

علیرغم بعضی از حوادث هیجان‌انگیز و خطرات قریب‌الوقوع<sup>۲</sup> پریشانی<sup>۳</sup> و تیرگی زودگذر<sup>۴</sup> وجه غالب<sup>۵</sup> شعر، خوشبینانانه<sup>۶</sup> و آرامش بخش<sup>۷</sup> است. عقیده به خوشبختی<sup>۸</sup> و اطمینان به تقدیر<sup>۹</sup> در پایان داستان با چهار ازدواج سعادت‌مند به اوج<sup>۱۰</sup> خودش می‌رسد.

حالت<sup>۱۱</sup> هیجان‌انگیز این اشعار، که در مینیاتورهای مذکور به صورت آشکاری<sup>۱۲</sup> دیده می‌شود، از نظر موضوع هم قابل درک است.

این مسأله زمانی روشن می‌شود که موسیقی در کنار شعر به کمک بیاید، درست



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- 1- retreats into a Cave
- 2- Impeding dangers
- 3- distress
- 4- ephemeral gloom
- 5- dominant mood
- 6- optimistic
- 7- serenity
- 8- belief in happiness
- 9- confidence in fate
- 10- adminates
- 11- vein
- 12- conspicous

« همای و همایون »

مثل یکی دیگر از قهرمانان حماسه‌های فارسی، یعنی رامین در «ویس و رامین گرگانی» و همای نه تنها یک شاهزاده است، بلکه یک موسیقی‌دان<sup>۱</sup> هم هست یا حتی یک شاعر نیز هست و می‌شود گفت «خواجوی» دیگری است.

در موقعیت‌های متفاوت<sup>۲</sup> او با صورتی آهنگین<sup>۳</sup> احساساتش را بیان می‌کند و چیزی که برای من جالب توجه است اشاراتی است که او به شمع و ابر<sup>۴</sup> دارد. این شیوه آهنگی، با بسیاری از توصیفات در مورد باغها و دیگر مناظر طبیعی<sup>۵</sup> تطابق دارد.

با این حال فضای روماتیک تنها گوشه‌ای از افسون و لطف<sup>۶</sup> این کار هنری است. این اثر هنری هم دارای نمادپردازی<sup>۷</sup> زیرکانه و هم بازی ماهرانه‌ای با مضمون ادبی است.

نمادپردازی این اشعار، رنگ کمی از عرفان<sup>۸</sup> هم دارد که در عین حال در مقایسه با حکایت‌های کاملاً عرفانی<sup>۹</sup> جامی به صورت واضحی فاقد جسارت<sup>۱۰</sup> است.

1- musician

2- various occasions

3- Lyrical ettusions

4- candle and cloud

5- other natural Scenes

6- Charm and attraction

7- Symbolism

8- mystical tinge

9- Thoroughly mystical colouring

10- unobtrusive

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مفهوم عرفان را در این اشعار، درست زمانی که پری<sup>۱</sup> همای را هدایت می‌کند تا بر خودش غلبه کرده<sup>۲</sup> و به حالت بی‌خودی<sup>۳</sup> برسد و هویت نقاشی (نقش‌ها) را به کمک نقاش تشخیص دهد، می‌توان یافت.

بنابراین در آنجا گمان اندکی می‌توان داشت که همایون جلوه خدا بوده<sup>۴</sup> و یا حداقل نشانگر جمال خدا<sup>۵</sup> باشد.

چنین شیوه‌ای در ضمن تفکر عرفانی با وضوح نسبی در فصول بعدی نیز غالباً وجود دارد. اما در مجموع، حکایت نشان دهنده تجلی خاص داستانهای عرفانی<sup>۶</sup> نیست، به عبارت دیگر، واقعیت حتی اگر ساختگی باشد<sup>۷</sup> اینجا دارای ارزش است و با اضافه شدن افکار عرفانی کم‌رنگ نمی‌شود.

از طرف دیگر محتوای نمادپردازی در طی شعر قابل لمس است. نخست آنکه، سفر قهرمان داستان که به خاطر عشق انجام می‌شود. بخوبی نمایشگر سفر روح انسان<sup>۸</sup> به سوی خداست که کارکردی شبیه به بسیاری از داستانهای عشقی و سیاحتی<sup>۹</sup> مانند «شبهای عربی»<sup>۱۰</sup> دارد. بدون اینکه به ویژگی واضح، سرتاپا مادگی

---

1- fairy

2- to overcome his self

3- Selflessness

4- to be a symbol of God

5- God's beauty

6- mystical stories

7- even though it is fictitious

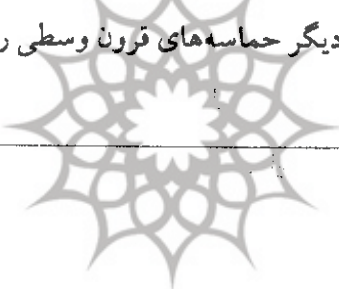
8- soul's Journey

9- travel stories

« همای و همایون »

آنها، توجهی داشته باشیم. این داستان سفر است از شام = غروب<sup>۱۱</sup> (باختن)<sup>۱۲</sup> به خاور = شرق (مشرق)<sup>۱۳</sup>. نوعی نمادپردازی که در طی نیمه اول شعر دوام تکرار شده، به یاد آورنده یکی از خط سیرهای عرفانی در آثاری مانند «تبعیدیه‌های بناختری»<sup>۱۴</sup> نوشته ابویحیی سهروردی<sup>۱۵</sup> می‌باشد.

در نیمه دوم شعر، سفر در جهت عکس آن تکرار می‌شود، از چین به پادشاهی خاور از آنجا به شام تا اینکه، نهایتاً قهرمان داستان در غاری ناپدید می‌شود.<sup>۱۶</sup> این مساله به صورت واضح نمادپردازی دوم است که حلقه زندگی<sup>۱۷</sup> وجود جسمانی<sup>۱۸</sup> را نشان می‌دهد که از تاریکی شروع می‌شود و به تاریکی هم ختم می‌شود. عنصر برجسته دیگر<sup>۱۹</sup> ساختار نمادین<sup>۲۰</sup> این اشعار، توالی ماجراهاست.<sup>۲۱</sup> این توالی، ساختارها مشابه دیگر حماسه‌های قرون وسطی را به یاد می‌آورد که در مورد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- 10- Arabian nights
- 11- Sham= Evening
- 12- occident
- 13- orient
- 14- The occidental Exile
- 15- (al-Ghurba al-gharbiyya) by Abū yahya Suhrauwardi
- 16- The hero vanished in a Cave
- 17- life circle
- 18- The physical existence
- 19- Another striking elements
- 20- The symbolic structure
- 21- The sequence of the adventures

آنها واژه «پیشرفت مجازی»<sup>۱</sup> بوسیله انگوس فلچر<sup>۲</sup> مورد توجه بوده است. ماجراهای نظیر یکدیگر<sup>۳</sup> از تاریکی به روشنایی، حالتی است که در این موضوعات در پی هم می آیند و قهرمان را بتدریج به هدفش نزدیکتر می کنند. نخست، شبی است در صحرای تحت سلطه دیوان<sup>۴</sup> که به دنبال آن، ظهور پریان در باغ را به همراه دارد، جایی که قهرمان داستان، تصویر محبوب مورد علاقه اش را<sup>۵</sup> برای اولین بار نظاره می کند. سپس، تسلط زنگی آدمخوار<sup>۶</sup> است و به دنبال آن رهایی از باغ، مثل سرازیری و بلندی غیر قابل انتظار پادشاهی، بعداً، مواجه شدن با دریای آتش و غلبه بر قلعه جادوگر به دنبال روبروشدن با همایون است و نهایتاً یأس و سرگردانی<sup>۷</sup> در بیابان به دنبال وصال نهایی<sup>۸</sup> با محبوب. آشکار است که غلبه بر قلعه جادو با دریای آتشین اطراف آن، نقش برجسته ای را در این نمادپردازی ایفا می کند. نویسنده به جای ذکر موارد جزئی، فقط درباره معنی آنها در قالب، اندازه، کمیت، رنگ<sup>۹</sup> و شکل سخن می گوید که تائیدی بر این نگرش است.

---

1- allegorical progress

2- Angus Fletcher

3- Adventures of an analogous

4- desert haunted by demons

5- The image of his beloved

6- Cannibals

7- despair

8- ultimate union

9- size, quantity, colours

« همای و همایون »

در تمامی تمثیل‌ها، این قلعه است که مظهر «دنیا»، دنیای پست<sup>۱</sup>، قلمرو ماده<sup>۲</sup> فضای بدخواهی و اهریمنی<sup>۳</sup> است. نتیجه تقابلهای تاریکی - نور<sup>۴</sup> خطر - رهایی<sup>۵</sup> بد - خوب آشکارا تأیید دیگری است بر این موضوع که قهرمان داستان در راه درست گام برمی‌دارد. مرتبط با این نمادپردازی، *per aspera ad astra*، مضمون تکراری دیگر این مفهوم نمادین است و در عین حال آشکارکننده نوعی دلالت عرفانی<sup>۶</sup> است. مضمون قطع علاقه و چشم‌پوشی<sup>۷</sup> که در ارتباط با ساختار چرخش سفرها لمس می‌شود، اینک به توضیحات بیشتری نیاز دارد. وقتی همای در ابتدا از وجود همایون با خبر می‌شود، او والدین و وطنش<sup>۸</sup> را ترک می‌کند.<sup>۹</sup> و در موقعیتی که می‌رفت تا پادشاه امپراطوری خاور باشد<sup>۱۰</sup> بلافاصله از دیدن یک رؤیا<sup>۱۱</sup> از سلطنت چشم‌پوشی می‌کند،

- 
- 1- inferior world
  - 2- The realms of matter
  - 3- The sphere of malice and evil
  - 4- darkness - light
  - 5- danger - release
  - 6- mystical connotation
  - 7- renunciation
  - 8- home - country
  - 9- forsakes
  - 10- king of the Empire of the East
  - 11- dream

رویایی که در آن همایون را می‌بیند که از او می‌خواهد عشقش را آشکار کند.<sup>۱</sup>  
در چنین وقتی همای می‌فهمد که همایون مرده است، رهبری سپاه را با همه  
قدرتش کنار می‌گذارد و گوشه عزلت می‌گیرد و سر به بیان می‌گذارد.<sup>۲</sup>  
نهایتاً، مانند ناتوانان، به محض اینکه همایون مرد او از سلطنت چشم‌پوشی  
می‌کند و به این ترتیب او به صورتی واقعی در این زمان سرنوشت ساز از زندگیش حالت  
بی‌خودی را تجربه می‌کند.

هنگام بحث دربارهٔ نمادپردازی این اشعار، ما باید حداقل به صورتی گذرا<sup>۳</sup> باغ  
نمادین<sup>۴</sup> را به یاد بیاوریم، که در بین آثار دیگر نظم فارسی قرون میانی نیز برجسته  
است.

در شعرها، باغ نخست در مقدمه شعر ظاهر می‌شود، مثل تمثیل نظامی که اغلب  
از آن به عنوان نماد دل و شعور شاعر<sup>۵</sup> دنیای درونی او<sup>۶</sup> لوکوس آمونوس<sup>۷</sup> الهامات او،  
استفاده می‌کند.

ثانیاً باغ به عنوان محلی ظاهر می‌شود که همای تصویر محبوبش را در آنجا نظاره  
می‌کند، کمی بعد باغ به عنوان محلی که او به عشق می‌اندیشد<sup>۸</sup> و نهایتاً باغ نمایشگر

- 
- 1- demonstrate his love
  - 2- retreating into the desert
  - 3- at least in passing
  - 4- Symbolical (or allegorical) garden
  - 5- poet's mind and heart
  - 6- his interior world
  - 7- loocus amoenus
  - 8- he contemplate love



صحنه عادی<sup>۱</sup> مواجهه هر کدام از طرفین با محبوبشان است. مفهوم دو قتل انجام شده در باغ عشق یا محاصره فوری آن بخوبی روشن نیست. آیا آنها دارای کارکرد<sup>۲</sup> نمادینی هم بوده‌اند؟ یا فقط عناصر موضوعی هستند که بر روی صحنه می‌آیند. من فکر می‌کنم ما می‌توانستیم آنها را به عنوان اشاراتی به حذف موانع اخلاقی<sup>۳</sup> در ذهن قهرمان تفسیر کنیم.

ممکن است هدف نویسنده از به کار بردن آنها نمادین کردن اعمالی باشد که به نظر می‌رسد از نظر اخلاقی محکوم هستند ولی در تن یک عشق خالص<sup>۴</sup> به ناگزیر وجود دارند. با این حال خود نویسنده چنین کاری کرده است و نه تنها اینجا بلکه در گذشته هم چنین اعتقادی نداشته است.

درست زمانی که قهرمان داستان در مقابل احساسات دختری تسلیم می‌شود که او را از اسیر بودن در قلعه نجات می‌دهد.

این عشقبازی زودگذر<sup>۵</sup> که جلوتر از اتحاد (وصال)<sup>۶</sup> با همایون است، از نوع مقدماتی<sup>۷</sup> است، نوعی تمرین، عشق در سطح پائین<sup>۸</sup> آن، قدمی بر روی پل عشقی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- 1- usual scence
- 2- function
- 3- elimination of moral barriers
- 4- absolute love
- 5- ephemeral love affair
- 6- union
- 7- preparatory one
- 8- love ond alower level

غیرواقعی (مجازی)<sup>۱</sup>، با محل برخوردی که در آن نویسندگان مسلمان قرون وسطی اغلب تصور می‌کردند که برای به ثمر رسیدن<sup>۲</sup> عشق از نوع واقعی آن ضروری است. اما اگر این قتلها و تخطی از وفاداری<sup>۳</sup> صحنه‌هایی هستند که در تکامل روح قهرمان داستان ضروری به نظر می‌رسند و اگر او برای این تکامل مجبور به لغزیدن<sup>۴</sup> است چرا آنها هنوز هم دچار ضعف هستند و به آرامش نرسیده‌اند. به علاوه آنها نیازمند طرح و نقشه هستند که این موضوع باعث ایجاد تنش‌هایی می‌شود و نویسنده را قادر می‌کند تا رویارویی شب سرد را خلق کند. در واقع همایون به وقایعی مانند قتلها و خیانت<sup>۵</sup> او به سمن‌رخ سرزنش می‌شود.

درباره نمادپردازی این اشعار باید مطالب بیشتری عنوان شود، اما ما باید این مساله را فعلاً کنار بگذاریم و آن را به موقعیتهای آینده واگذار کنیم و هم‌اکنون به بخش آخر این مقاله می‌پردازیم که مربوط به فایده «فضاسازی‌های»<sup>۶</sup> ادبی است. من معتقدم که این مساله، برجسته‌ترین ویژگی اشعار ما است، علاوه بر آنچه که تاکنون گفته شده است. اجازه بدهید تنها به ذکر چند مورد اکتفا بکنم:

شعر با فضاسازی<sup>۷</sup> یک زوج پیر<sup>۸</sup> شروع می‌شود که فرزندی ندارند، تا

1- step on that bridge of unreal love

2- ripen

3- breach of faithfulness

4- stumble

5- treachery

6- 'Topoi'

7- topos

8- old couple

اینکه سرانجام همای به دنیا می‌آید. فضا سازی به گونه‌ای است که همای مطابق زندگی امپراطوری رشد پیدا می‌کند و تمام استعدادهایی شگفت‌انگیز کودکی<sup>۱</sup> را بروز می‌دهد.

سپس فضا سازی بعدی از راه می‌رسد، که اخیراً بوسیله ویلیام هماناوی<sup>۲</sup> نکات برجسته آن بیان شده است، که مطلبی است در مورد گورخر وحشی که قبل از شروع شکار ظاهر می‌شود و قهرمان داستان را به ماجراهای بعدی می‌کشاند. اما در این مورد، این ماجرا هم ترکیبی از فضا سازی است، بخصوص آن نوع از فضا سازی که تحت عنوان «عشق از منظره تصویر»<sup>۳</sup> در اثر تامپون<sup>۴</sup> آورده شده است.

این در واقع یک فضا سازی بسیار عمومی است که در تمام دنیا رایج است و همچنین نمود وسیعی در ادبیات داستانی قرون میانی اسلام دارد، شبهای عربی در کتاب پاروت<sup>۵</sup> نیز به چنین شیوه‌ای نگاه شده است و همینطور در اشعار گوناگون حماسی فارسی نیز می‌توان آنرا یافت.

به این ترتیب این موضوع ادامه پیدا می‌کند، هر فضا سازی، فضا سازی دیگری را بدنبال دارد تا اینکه همای سر به بیابان می‌گذارد و در آنجا با حیوانات وحشی (دد) همدم می‌شود و همانطور که پری به او سفارش کرده مجنون وار<sup>۶</sup> زندگی می‌کند و نهایتاً در غاری ناپدید می‌شود که یادآور تمثیلهای مربوط به کیخسرو و بهرام گور است.

1- Tolents of an infant prodigy

2- William Hanaway

3- Llove on sight of picture

4- Stith- thompson's Motif Index of folk - literature

5- Parrot

6- Majnnum - like

نویسندگان فارسی قرون میانی از فضاسازی آثار ادبی خود در قالب غزل، قصیده یا مثنوی سود جسته‌اند، این مساله پدیده‌ای کاملاً روشن برای آشنایان با ادبیات فارسی است.

صورتی که فضاسازی در آن تجسم می‌یابد آنچنان جالب نیست بلکه چگونگی کاربرد آن جالب است اگر در ادبیات حماسی فارسی، بخوبی دقت کنیم درمی‌یابیم که یک فضاسازی با فضاسازی مشابه یا مضمون شبیه آن ممکن است کارکردهای کاملاً متفاوتی در کارهای هنری نویسندگان مختلف داشته باشند.

حتی جایی که کارکرد فضاسازی بسیار شبیه الگوی آن به نظر می‌رسد و فضاسازی ممکن است حداقل در ترکیب حوادث مختلف جمع‌آوری شده از آن تن، ظاهر شود.

برجسته‌ترین فضاسازی<sup>۱</sup> در همای و همایون، همانطور که قبلاً نیز بیان گردید روبرو شدن با معشوق سنگدل در شب تاریک برفی در بام قصر و عدم اجازه ورود به عاشق منتظر در پشت در بسته است.

این مسأله در ابتدا در ویس و رامین گرگانی، و بعد از او در خسرو شیرین نظامی دیده می‌شود. اگرچه قبل از به کارگیری آن توسط خواجه ممکن است در اشعار دیگری هم از آن استفاده شده باشد و شاید اشعار بعدی هم دوباره آن را به کار گیرند.

به هر صورت استفاده خواجه از این مضمون، نشان دهنده آن است که او تلاش می‌کرده تا همگام با دو شاعر بزرگ پیشینی، سلسله<sup>۲</sup> و رشته سنت<sup>۳</sup> خاصی را حفظ

---

1- The most prominent topos

2- Silsillah

3- a chain of tradition

کند. در این مقاله به بررسی این تشابهات و اختلافات پرداخته می‌شود.

مطالعه عمیق در مورد تشابهات و اختلافات این سه منظومه بسیار وسوسه‌انگیز و در عین حال دشوار است، پاسخ به این سوال نیاز به اطلاعات وسیعی دارد اما اجازه بدهید در پایان این مقاله من عبارت مختصری را در این مورد بیان کنم:

تشابه این سه مثنوی آن است که این اشعار به جهت تحلیل استادانه<sup>۱</sup> «طبیعت و ماهیت عشق»<sup>۲</sup> جاذبه زیادی دارند.

هر سه شاعر نیز در این فکر مشترکند که عشق راستین، درهم شکننده<sup>۳</sup>، فراگیر (محیط مطلق)<sup>۴</sup> و انحصاری (مانعه‌الجمع)<sup>۵</sup> است.

با این حال نظر آنها، اختلافات شخصی را هم نشان می‌دهد. گرگانی از عشقی برای ما سخن می‌گوید که از نظر اخلاق و حکم مذهب<sup>۶</sup> زنا<sup>۷</sup> محسوب می‌شود و علی‌رغم ادعاهای قانونی زوجهایی که عاشق نبوده‌اند، او به این نکته اشاره دارد که عشق واقعی حق اتحاد جسمانی<sup>۸</sup> را دارد.

در خسرو شیرین، این نظر صریحاً اصلاح شده است. نظر نظامی این است که

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

1- elaborate analysis

2- The nature and essence of love

3- overwhelming

4- all-embracing

5- exclusive

6- religious law

7- adulterous

8- physical union

حتی عشق واقعی هم بدون آنکه ریشه قانونی - مذهبی<sup>۱</sup> داشته باشد، حق اتحاد جسمانی را ندارد و این ریشه قانونی - مذهبی چیزی نیست جز ازدواج. اما به نظر می‌رسد شعر خواجه، تمامی این نکات به زمینه برده شده است. صرف‌نظر از مضمون صریح عرفانی و نمادپردازی کاملاً آشکار<sup>۲</sup>، این شعر بیش از هر چیز دیگری صرفاً یک داستان، فارغ از بار مسوولیت مسایل جدی<sup>۳</sup> اما انباشته از دلربایی پریوشان<sup>۴</sup> است.

افسون زیادی در مینیاتورهای ذکر شده در ابتدای مقاله بخوبی منعکس شده است، علاوه بر این، این منظومه تنها افسون‌کننده نیست بلکه متنی است ادبی، که نشان دهنده مهارت هنری بسیار خوب (۴) نویسنده است و خواننده فاضل را به کاوش بیشتر دعوت می‌کند.



- 
- 1- legal religious foundation
  - 2- conspicuous symbolism
  - 3- free from the burden of serious problems
  - 4- fairy - like charm

- (۱) ملک کردش همایون همای  
بسر لعبت دیده‌اش کرد جای
- (۲) ملک چون به آموزگارش سپرد  
ز دانشوران گوی دانش ببرد
- (۳) مرا بیش پروای بستان نماند  
دل باغ و میل گلستان نماند
- (۴) که فرمان دهد نامور شهریار  
که بیرون خرامم به عزم شکار
- (۵) یکی گور دید اندر آن پهن دشت  
که بر طرف نخجیر گه برگذشت
- (۶) سیه چشم و گیسویش و به جبین  
پری پوی و دریا برو که سرین
- (۷) لبانش زیاقوت و مشکینش دم  
سردستش از لعل و زربینش سم
- (۸) بیابان خون خوار و ماوای دینو  
ز هر آنانی و مطالعات فریبی
- (۹) چنان تا به گاه سپیده براند  
که هر در رکابش پیاده بماند
- (۱۰) پری را بدان گلشن آرام جای  
به بستان سرامرغ دستان سرای
- (۱۱) که نقشی برین گونه از کین و دین  
نسیینی مگر دخت فغفور چین

(۱۲) نگر تا به چشم خسرو بنگری

که در عقل و حکمت نگنجد پری

(۱۳) نگویم به نقش از خود با زمان

ولی نقشش را عین نقاش دان

(۱۴) اگر مرد راهی زخود در گذر

به منزلگه بیخودی برگذر

(۱۵) از این ره کجا جان به منزل برد

وزین ورطه کشتی به ساحل برد

(۱۶) زیک دایه با یکدگر خورده شیر

به میدان به هم کرده آهنگ تیر

(۱۷) گرفتند فرزانه بهزاد را

اگر ره همای نکسوزاد را

(۱۸) شد خسته دل گشته از جان ملول

چو مه کبرده در برج آبی نزول

(۱۹) به هامون برافگندشان همچو باد

وزان ورطه کشتی به ساحل فتاد

(۲۰) چو دیدند خرم یکی مرغزار

به هر گوشه‌ای ناله مرغ زار

(۲۱) شتابنده از داغ کوهسار

پدید آمد از دور جسمی سوار

(۲۲) گرسند بر زندگانی خویش

بریدند امید از جوانی خویش



- (۲۳) همه بوسه دادند بر روی زمین  
نهادند بر خاک راهش جبین
- (۲۴) شه ما بدین دشت خاور زمین  
به نخجیر گور اندر آمد ز زمین
- (۲۵) هر انکو زره پیشتر در رسد  
به سلطانی ملک خاور رسد
- (۲۶) تو بر تخت شاهی ودعوی عشق  
ندانسته رمزی زمعنی عشق
- (۲۷) نه کس همراهش جز غم عشق یار  
نه کس همدمش، جز دل بی قرار
- (۲۸) نژادش زایران و در چین و مقام  
چو سعد فلک پیر و سعدانش نام
- (۲۹) منم تاجر دخت فغفور چین  
ولیکن نژادم زایران زمین
- (۳۰) در روزند جادو گرفتند قرار  
چون و بستانه بر مرغ و ماهی گذار
- (۳۱) ولیکن نیندیشم از جادوی  
به جادو نمایم کف موسوی
- (۳۲) در آتش جهانم دستکش  
گذر کرد از آتش سیاوخش و ش
- (۳۳) منم دخت خاقان پری زاد نام  
در افتاده چون مرغ وحشی به دام

- (۳۴) از این دیر خاکی چو محمل برانند  
به فسغفور چین مملکت باز ماند
- (۳۵) قدح نوش می‌کرد و می‌کرد گوش  
به نوشین سخن های او داده گوش
- (۳۶) دمش در مه مهرپرور گرفت  
مهش مهر دیرینه از سر گرفت
- (۳۷) دو چشمش دو هاروت جادو فریب  
ربوده ز جادوی بابل فریب
- (۳۸) برفت از خبر شاه گیتی گشای  
برون شد زدست و درآمد ز پای
- (۳۹) نظر کرد بر غرقه پیشش ندید  
طلب کرد و بر جای خویش ندید
- (۴۰) که برخیز و بنشین زیبای و میبای  
به که کبوه خاره سم برای
- (۴۱) برون آمدند از حرم دختران  
بر تال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- (۴۲) مر آنرا سمنزار نوشاب نام  
چو سوار از قبه ز رنگار اختران
- درو ساخته قصری از سیم خام
- (۴۳) شده خاک خاک و بی آب حیات  
نسیاتش برآورده شود از نبات
- (۴۴) دو هفته به آنجا به آوای چنگ  
کشد باده یک هفته در پای جنگ

- (۴۵) بپرسید شه کز چه داری الم  
زمین را بیوسید و گفت از شکم
- (۴۶) نو اگر یکی پاسبان دید مست  
سرافکنده در پیش و چوبک به دست
- (۴۷) چنان سخت بفشرد کو جان بداد  
به زیرش فگند از هوا همچو باد
- (۴۸) همای همایون سلیمان عهد  
چو بنهاد در کاخ بلقیس مهد
- (۴۹) روان مهر ماهش به جان درگرفت  
سبک چون دلش تنگ در برگرفت
- (۵۰) که امشب بگو تا کجا بوده‌ای؟  
بیرین قصر خرم کرا بوده‌ای؟
- (۵۱) همان دم بفرمود کاندر زمان  
در آرند شبه را به بندگران
- (۵۲) به توران دزش آشیان ساختند  
بانه بند گراننش در انداختند
- (۵۳) سمنرخ منم دخت نامی او  
به رخ مایه شادکامی او
- (۵۴) ترا بند بر پای و بر دل مرا  
ترا پای برجگان و در گل مرا
- (۵۵) گرت چون همایون بود دلبری  
یقینم که با مات نبود سری

- (۵۶) اگر چون همایون ندارم جهان  
مگو کین همایون ندارم به فال
- (۵۷) و لیکن چو می سوزم ای دلفروز  
چه باشد که با من بسازی سه روز
- (۵۸) که شه شد به نخجیر با برگ و ساز  
نیاید به یک هفته از صید باز
- (۵۹) تو خوش باشن واز هیچ کس غم مدار  
که گردد به کام دلت روزگار
- (۶۰) از آن پس ملک زامه خوش خودم  
بسیاررد دستی سلاحی تمام
- (۶۱) دگر بادپایی چو ابر بهار  
نروندی زمین کوب دریاگذار
- (۶۲) زمیندان چشم اشک گلگون براند  
جنیبت به قصر همایون دواند
- (۶۳) برو با نگاری گنه داری بیاز  
به زاری بسوزار به خواری بساز
- (۶۴) عنان برزد و سر به صحرا نهاد  
سر شکش روان رو به دریا نهاد
- (۶۵) چو مهجور ماند از وفادار خویش  
خجل شد زگفتار و کردار خویش
- (۶۶) به آئین ترکان پرخاشگر  
روان گشت با تیغ و تیر و پسر

- (۶۷) نظر کرد و که پیکر شاه دید  
که بر طرف نخجیر گه می چرید
- (۶۸) بگفت این و بر کرد از جا نوند  
به بازو در آورد پیچان کمند
- (۶۹) چو باد وزان در ریودش ززین  
به نیرو بر آورد و زد بر زمین
- (۷۰) به کردار برق از تکاور بجست  
سرش را ز تن خواست ببرید دست
- (۷۱) شه مهر پرور چو خنجر گرفت  
پری چهره مفرز سر برگرفت
- (۷۲) تو گفتی بر آمد فرو زنده شید  
شب قیرگون گشت روز سپید
- (۷۳) بخندید و گفت ای شه پاک دین  
همایون مبینم فغفور چین
- (۷۴) همه داغ و دردش فراموش گشت  
به خاک اندر افتاد و بیهوش گشت
- (۷۵) همایون به زاری فغان در گرفت  
تو گفتی به افغان جهان برگرفت
- (۷۶) بسی با هم از غصه گفتند راز  
بسی با هم از لابه کردند ساز
- (۷۷) یکی نامه سرمایه مهر و کین  
به فال همایون به فغفور چین

- (۷۸) ترا در پس پرده سیمین بری است  
که ما را به این سرد سیمین سری است
- (۷۹) تو فرزندی و تاج و تختم تراست  
که جز با تو پیوند کردن خطا ست
- (۸۰) که این لحظه یا رب نگارم کجا ست؟  
درین بوستان نوبهارم کجا ست؟
- (۸۱) چو شمعش ببر تا شبستان خویش  
چو گنجش نهان کن در ایوان خویش
- (۸۲) چو شیرین بدان شوره جایش سپرد  
به فرهاد برد آگهی کو بمرم
- (۸۳) ز دیوانگی سربه صحرا نهاد  
چو دیوانه در کوه و صحرا فتاد
- (۸۴) در آن کوه و دریا به حدی بگشت  
که شد مونس وحشی کوه و دشت
- (۸۵) بهشتی لقایی قیامت قیام  
فرروزنده رایسی، فرینوش نسام
- (۸۶) در آن شب ، پری زاد چون برگذشت  
جوان فتنه آن پری چهره گشت
- (۸۷) کوه دردم نیابد دوایی زکس  
مگر از همای ، منوشنگ و بس
- (۸۸) مخور غم که آن شمع سیمین بدن  
به سردابه‌ای زنده دارد وطن

(۸۹) خبر شد یتیمان درگاه را

کس از چاه بردند آن ماه را

(۹۰) جو ایام حملش به نه مه کشید

مهی چارده شد زیرجش پدید

(۹۱) عقاب اجل چون درآمد به صید

در افتادش آن مرغ عرشی به قید

(۹۲) به خون دل از مملکت شسته دست

به بیغوله‌ای رفت و در خون نشست

(۹۳) ملک را چو جان و جهان شد زدست

جهانگیر بر تخت شاهی نشست

قرآن کریم:

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

به کمک خیر و نیکی بشتابید و از همیاری باگناه و

تجاوز پرهیزید.